

پیش‌گفتار جلد دوم و سوم

روسیه انقلاب بورژوآنی خود را آن‌چنان دیر به انجام رساند که خود را ناگزیر یافت انقلاب بورژوآنی اش را به انقلاب کارگری تبدیل کند. یا به کلام دیگر: روسیه به قدری از سایر کشورها عقب مانده بود که ناچار شد حداقل در برخی از سطوح بر آن‌ها پیشی بگیرد. این نکته به نظر متضاد می‌آید، اما تاریخ انباشته از چنین تضادهایی است. انگلستان سرمایه‌داری به قدری از سایر کشورها جلوتر بود که ناگزیر شد به دنبال آنان بیفتد. عالم‌نماها تصور می‌کنند که دیالکتیک جز بازی عبث ذهن چیزی نیست. در حقیقت امر، دیالکتیک فقط بازنمایی است از روند تکامل که از راه تضادها زندگی و حرکت می‌کند.

جلد اول این کتاب قاعده‌تاً باید توضیح داده باشد که چرا آن رژیم دموکراتیکی که دیر هنگام به میدان تاریخ آمده بود و جایگزین تزاریزم شده بود، یکسر بی‌ثبات از آب در آمد. دو جلد حاضر به چگونگی صعود

بلشویک ها به مسند قدرت اختصاص داده شده اند. در این دو جلد نیز شرح ماجرا رکن اصلی کتاب را تشکیل می دهد. خواننده قاعدتاً باید بتواند پشتوانه ی استنتاج های ما را در بطن واقعیات ببیند.

نویسنده با گفته ی فوق نمی خواهد بگوید که از تعمیمات جامعه شناسانه دوری جسته است. تاریخ اگر چیزی به ما نیاموزد فاقد ارزش خواهد بود. نظم عظیم انقلاب روسیه، توالی مراحلش، فشار بی امان توده ها، قطعیت گروه بندی های سیاسی، ایجاز شعارها، همه ی این ها به نحوی شگرف ما را در فهم انقلاب به طور کلی، و از این رو در فهم جامعه ی بشر، کمک می کنند. زیرا به حکم جریان کلی تاریخ می توان این نکته را مبرهن انگاشت که در انقلاب جامعه ی دریده شده از تضادهای درونی نه تنها کالبد بلکه نیز "روح" خویش را عیان می سازد.

اثر حاضر در درجه ی اول باید ما را در فهم ماهیت اتحاد جماهیر شوروی کمک کند. به هنگام بودن مبحث ما نه فقط ناشی از این حقیقت است که انقلاب اکتبر در برابر چشم های نسلی رخ داد که هنوز زنده می باشد. هر چند همین نکته از اهمیت کمی برخوردار نیست. بلکه از این واقعیت هم نشنت می گیرد که رژیمی که از آن انقلاب برخاست هنوز زنده و در حال تکامل است، و هر روز بشریت را در برابر معماهای تازه قرار می دهد. در سراسر جهان، مسأله ی کشور شوراها حتی یک لحظه از انظار دور نمی شود. اما ادراک هیچ چیز موجودی بدون بررسی مقدماتی منشاء اش ممکن نیست. برای ارزیابی های سیاسی در مقیاس بزرگ، یک چشم انداز تاریخی ضروری است.

شرح هشت ماه از انقلاب، فوریه تا اکتبر ۱۹۱۷، به سه جلد کتاب نیاز داشته است. منتقدان به طور کلی ما را به روده درازی متهم نکرده اند. دلیل مقیاس بزرگ کتاب را باید در شیوه ی برخورد ما با مطلب جستجو کرد. عکس دست انسان را می توان فقط روی یک صفحه ارائه داد، اما برای ارائه ی نتایجی که از بررسی میکروسکوپی بافت های همان دست حاصل می شود، باید یک جلد کتاب نوشت. نویسندگی کتاب جاضر درباره ی کمال یا قطعیت بررسی خود، دچار هیچ گونه توهمی نیست. با این حال، او در بسیاری از موارد ناچار بوده است روش هائی را به کار بندد که به میکروسکوپ نزدیک ترند تا به دوربین عکاسی.

در برخی از موارد، هنگامی که به نظر می رسد که از شکیبائی خواننده سوءاستفاده کرده ایم، شهادت فلان شاهد، اعتراف فلان ذینفع، و یا فلان ماجرای فرعی را سخاوتمندانه حذف کردیم، اما بعداً بسیاری از آن حذفیات را به جای خود باز گرداندیم. در این تلاشی که برای ارائه ی جزئیات داشته ایم، راهنمایمان میل ما بوده است به انکشاف جریان انقلاب به نحوی که آن انکشاف حتی المقدور جنبه ی عینی و مشخص داشته باشد. در این میان برای ما محال بود که از این فرصت برای منقوش ساختن تاریخ از روی خود زندگی، حداکثر بهره را نجوییم.

هر ساله هزاران هزار کتاب به بازار ریخته می شوند که جز روایت تازه ای از ماجراهای عاشقانه ی انفرادی، دودلی های فلان آدم مالیخولیائی، و یا سرگذشت جاه طلبان محتوای دیگری ندارند. قهرمان زن یکی از کتاب های پروست چندین صفحه ی پر لطافت را به خود اختصاص می دهد تا دست آخر احساس کند که هیچ احساسی ندارد. از این رو به نظر می رسد که انسان دست

کم به همان اندازه حق دارد توجه آدمیان را به رشته ای از نمایش نامه های جمعی و تاریخی ای برانگیزد که صدها میلیون تن از افراد بشر را از لاجودی بیرون کشانند، ماهیت ملل را دگرگون ساختند و رد پای جاودان خود را بر زندگی تمام بشریت به جا نهادند.

صحت مراجع و نقل قول های ما را به در جلد اول تا کنون هیچ کس به پرسش نگرفته است: چنین کاری حقیقتاً دشوار خواهد بود. مخالفان ما بیشتر گفته اند که ببینید تعصبات شخصی چگونه ممکن است در گزینش دل بخواه و یک جانبه ی متون و حقایق بروز کند. این نکته سنجی ها، هر چند فی نفسه انکارناپذیر هستند، با کتاب حاضر، و به ویژه با روش های علمی کتاب حاضر، ارتباطی ندارند. به علاوه، اجازه می خواهم تا مصراً اعلام کنم که آن چه ضریب ذهنیت را تعیین و محدود می کند و می آزماید، بیشتر روش مورخ است تا خلق و خوی او.

آن مکتب صرفاً روانشناسانه، که به بافت حوادث به مثابه ی شبکه ی درهم تنیده ای از فعالیت های آزاد افراد و یا دسته بندی های آنان می نگرد. حتی اگر پژوهشگر پاک ترین نیات ممکن را داشته باشد. دروازه را چارطاق به روی هوس باز می گذارد. روش ماتریالیستی مورخ را منضبط می سازد و او را وادار می کند که کار خود را از واقعیات وزین ساختمان اجتماع آغاز کند. در نظر ما نیروهای بنیادی در جریان تاریخ همانا طبقات اجتماعی هستند؛ احزاب سیاسی بر طبقات تکیه دارند، طرح ها و شعارها به مثابه ی تغییرات اندک در منافع عینی، ظهور می کنند. تمامی بررسی ما از عینی به ذهنی، از اجتماعی به فردی، و از بنیادی به ضمنی سیر کرده است. این روش، محدودیت سختی بر بوالهوسی های نویسنده تحمیل کرده است.

وقتی یک مهندس معدن از طریق حفاری در یک منطقه ی معاینه نشده سنگ مغناطیسی پیدا می کند، همواره می توان فرض را بر این گرفت که حادثه ی فرخنده ای رخ داده است: اما بدیهی است که حفر وسیع معدن در آن منطقه کار عاقلانه ای نخواهد بود. اما هنگامی که همان مهندس، مثلاً براساس انحراف عقربه ی مغناطیس، نتیجه می گیرد که رگه ای از سنگ معدن در زیر خاک نهفته است، و متعاقباً در نقاط مختلف آن منطقه به سنگ معدن می رسد، آن گاه عیب جوترین و شکاک ترین افراد هم جرئت نخواهند کرد از حادثه دم بزنند. روشی قانع کننده است که عام را به خاص پیوند بزند.

برهان عینیت علمی را نه باید در چشم های مورخ جستجو کرد و نه در لحن صدای او، بلکه این برهان را باید در منطق درونی روایت او یافت. اگر رویدادها، شهادت ها، شخص ها، و نقل قول ها در جهت کلی عقربه ی تحلیل اجتماعی مورخ قرار بگیرند، آن گاه خواننده معتبرترین تضمین ممکن را پیرامون استحکام علمی استنتاج های او خواهد داشت. روشن تر بگوییم: نویسنده ی کتاب حاضر تا آن جا که کتابش واقعاً توانسته اجتناب ناپذیر بودن انقلاب اکتبر و علل پیروزی آن انقلاب را نشان بدهد، به اصل عینیت وفادار بوده است.

خواننده ی این کتاب از قبل می داند که ما در هر انقلابی پیش از هر چیز مداخله ی مستقیم توده ها را در سرنوشت جامعه می جوئیم. ما می کوشیم تا دگرگونی های آگاهی جمعی جامعه را از پس پرده ی حوادث بیرون بکشیم. ما اشارات کلی به "خود به خود بودن" جنبش را، یعنی اشاراتی را که در بیشتر موارد نه چیزی را توضیح می دهند و نه چیزی به کسی می آموزند، در بست

رد می کنیم. انقلاب ها همه بر طبق قوانین مشخص رخ می دهند. معنای این گفته آن نیست که توده ها در حین عمل از قوانین انقلاب آگاهی دارند. اما یکی از معانی این گفته حتماً آن است که دگرگونی های آگاهی جمعی توده ها تصادفی نیستند بلکه وابسته به ضرورتی عینی اند که آن ضرورت عینی قابلیت تفسیر نظری دارد، و از این رو هم پیش گوئی و هم رهبری را ممکن می سازد.

برخی از مورخان رسمی روسیه ی شوروی، هر چند شگفت انگیز به نظر می رسد، کوشیده اند تا تفسیر ما را به عنوان یک تفسیر ایده آلیستی مورد انتقاد قرار دهند. مثلاً، پروفیسور پوکروفسکی* اصرار ورزیده است که ما عوامل عینی انقلاب را دست کم گرفته ایم. "ما بین ماه فوریه و ماه اکتبر سقوط اقتصادی عظیمی صورت گرفت." "در خلال این مدت، طبقه ی دهقان... بر علیه حکومت موقت قیام کرد." پوکروفسکی می گوید: نیروی محرک انقلاب را باید در این "تحولات عینی" دید، نه در جریان های بی ثبات روانی. پوکروفسکی از برکت قاطعیت شایان تحسین ضابطه ی خود، آن تفسیر مبتدئانه ی اقتصادی تاریخ را که اغلب به جای مارکسیزم قلمداد می شود، به نحو احسن در معرض تماشا گذارده است.

چرخش های رادیکالی که در جریان انقلاب روی می دهند در حقیقت امر معلول دگرگونی های بنیادینی هستند که در سراسر عصر پیشین در بنیان

* - خیر مرگ م. ن. پوکروفسکی، که در این دو مجلد ناچار شده ایم چندین بار با او دست و پنجه نرم کنیم، پس از اتمام اثر حاضر به گوشمان رسید. پوکروفسکی که در مقام یک پژوهشگر ورزیده از اردوی لیبرالیزم به مارکسیزم گرویده بود، تازه ترین نوشتجات تاریخی را با آثار و سرآغازهای ارزشمندی غنی ساخت. با همه ی این احوال او هرگز نتوانست به روش ماتریالیزم دیالکتیک احاطه بیابد. شرط عدالت حکم می کند که اضافه کنیم پوکروفسکی نه تنها انسان پُراستعداد و بسیار فاضلی بود، بلکه نسبت به آرمانی که در خدمتش در آمده بود وفاداری عمیقی داشت.

جامعه انباشته شده اند، نه زانیده ی اختلالات اقتصادی گاه به گاهی که در خلال حوادث بروز می کنند. واقعیت همان است که در آستانه ی واژگونی سلطنت، هم چنان که مابین فوریه و اکتبر، زوال اقتصادی کشور دائماً عمیق تر می شد و نارضائی توده ها را دامن می زد. این حقیقت تردیدناپذیر است و هرگز از توجه ما دور نمانده است. اما خام ترین خطای ممکن آن است که بپنداریم انقلاب دوم از آن جهت هشت ماه پس از انقلاب اول درگرفت که در خلال آن مدت جیره ی نان از ۶۶۰ گرم به ۳۳۰ گرم کاهش یافته بود. در چند سالی که بلافاصله پس از انقلاب اکتبر سپری شد، وضع غذایی توده ها مداوماً بدتر و بدتر شد. با این حال، امیدهای سیاستمداران ضدانقلاب برای یک دگرگونی جدید هر بار درهم شکسته شد. این شرایط فقط به نظر کسانی معماآمیز می رسد که قیام توده ها را "خود به خود" می انگارند. یعنی کسانی که تصور می کنند قیام توده ها عبارت از شورش گله واری بود که تنی چند رهبر مصنوعاً از آن بهره برداری کردند. در واقع، محرومیت های صرف به تنهایی برای برانگیختن مردم به قیام کافی نیست؛ اگرچنین بود، توده ها همیشه در حال قیام بودند. برای درگرفتن قیام لازم است که ورشکستگی رژیم قطعاً برملا شود و محرومیت ها را تحمل ناپذیر سازد، و علاوه بر آن، شرایط و اندیشه های جدید باید مفر انقلابی تازه ای برای توده ها باز کنند. آن گاه همان توده ها، به خاطر اهداف ارجمندی که آن اندیشه های جدید در پیش رویشان نهاده است، نشان خواهند داد که تاب تحمل محرومیت های دوچندان و سه چندان را نیز دارند.

اشاره ی پوکروفسکی به طغیان دهقانان به عنوان دومین "عامل عینی" بدفهمی آشکارتری را نشان می دهد. در نظر طبقه ی کارگر، جنگ دهقانی

البته جزو شرایط عینی بود- دست کم تا آن حد که فعالیت یک طبقه هم چون یک محرک خارجی بر آگاهی طبقه ی دیگر اثر می گذارد. اما علت اصلی طغیان دهقانان در دگرگونی های شعور روستائیان نهفته بود؛ کشف ماهیت این دگرگونی ها محتوای یکی از فصل های این کتاب را تشکیل می دهد. فراموش نکنیم که انقلاب ها از طریق مردم به فرجام می رسند، هر چند آن مردم، بی نام و نشان باشند. ماتریالیزم، انسان حساس و متفکر و فعال را نادیده نمی گیرد، بلکه او را توضیح می دهد مورخ چه وظیفه ی دیگری می تواند داشته باشد؟

برخی از منتقدان دموکرات منش، که در کار خود به شواهد نامستقیم تکیه می زنند نگرش "طنزآمیز" نویسنده ی این سطور را به رهبران سازشکار، نشانه ی ذهن گرایی نا به جایی دانسته اند که ماهیت علمی تفسیر او را مخدوش کرده است. ما به جرئت چنین ملاکی را سست می انگاریم. اصل اسپینوزا: "نه سرشگ و نه خنده، بلکه ادراک،" هشدار می است بر علیه خنده ی نا به جا و گریه ی بی موقع. اما انسان را، ولو آن که مورخ باشد، از سهم گریه و خنده اش محروم نمی کند به شرط آن که ادراک درست مطلب خنده یا گریه ی او را توجیه کند. آن طنز صرفاً انفرادی که مانند غباری از بی تفاوتی بر تمام کشش و کوشش بشریت گسترده، بدترین نوع تفرعن است. طنین دروغین این طنز را هم از آفرینش های هنری می توان شنید و هم از آثار تاریخی، اما طنز دیگری نیز هست که در عمق روابط حیات نهفته است. انکشاف این طنز اخیر وظیفه ی مورخ است، هم چنان که وظیفه ی هنرمند نیز هست.

عدم تطابق مابین ذهنی و عینی معمولاً، هم در زندگی و هم در هنر، چشمه‌ی لایزال فکاهت و حزن است. قلمرو سیاست کمتر از هر قلمرو دیگری از عملکرد این قانون مبری است. افراد و احزاب نه فی‌نفسه بلکه در رابطه‌شان با شرایط، مضحک یا دلیر هستند. هنگامی که انقلاب فرانسه به مرحله‌ی حساس خود گام نهاد، برجسته‌ترین ژیروندیست‌ها در کنار ساده‌ترین و فرودست‌ترین ژاکوبین‌ها رقت‌انگیز و مسخره‌به‌نظر می‌رسیدند. ژان-ماری رولان، آن بازرس محترم کارخانه‌های لیون، در صحنه‌ی حوادث ۱۷۹۲ هم چون کاریکاتوری جاندار به نظر می‌رسد. ژاکوبین‌ها، برعکس، هم سنگ‌حوادث‌اند. ممکن است خصومت، نفرت، و یا وحشت آدمی را برانگیزند- اما طنز آدمی را هرگز.

قهرمان‌زن یکی از داستان‌های دیکنز که می‌کوشد تا امواج دریا را با جارو پس براند، به تصدیق همگان تصویر مضحکی است، زیرا مابین هدف و وسیله‌اش تطابقی موجود نیست. اگر بگوئیم که این شخصیت را می‌توان مظهر سیاست‌های احزاب سازش‌کار در حین انقلاب به‌شمار آورد، شاید گفته‌ی ما مبالغه و اغراق به نظر برسد. با این حال، تزلتلی، مبدع واقعی رژیم دو قدرتی، پس از انقلاب اکتبر نزد نابوکوف، از رهبران لیبرال، اعتراف کرد که: "تمام کارهای ما در آن ایام هم چون تلاش بیهوده‌ای بود برای مهار سیلی ویرانگر و بنیان‌کن به وسیله‌ی مثنی پوشال بی‌مقدار." ممکن است که این کلمات هم چون طنز غیظ‌آلودی به نظر برسند، اما صادق‌ترین کلماتی هستند که سازش‌کاران درباره‌ی خود بر زبان آورده‌اند. چشم‌پوشی از طنز در ترسیم "انقلابیونی" که کوشیدند تا انقلاب را به بوسیله‌ی مثنی پوشال

مهار نمایند، به منزله ی دستبرد به واقعیت و خیانت به عینیت است به خاطر عالم نماها.

پیتر استروو، سلطنت طلبی از میان مارکسیست های پیشین، در تبعید چنین نوشت: "فقط بلشویزم پیرامون انقلاب منطقی بود، و نسبت به جوهر انقلاب صادق ماند، و به این دلیل بلشویزم در انقلاب به پیروزی رسید." میلی یوکوف، رهبر لیبرالیزم، هم تقریباً همین حرف را زده است: "آنان می دانستند که به کجا می روند، و در جهتی می رفتند که یک بار برای همیشه انتخاب کرده بودند، و آن هم به سوی هدفی که پس از هر یک از تجربه های ناموفق مرام سازش کاری نزدیک تر و نزدیک تر می آمد." و سرانجام باید از یک مهاجر کم شهرت ضدانقلابی نقل قول کنیم که ضمن کوشش به درک انقلاب به شیوه ی خود، افکار خویش را چنین بیان داشته است: "فقط مردم پولادین می توانستند چنین راهی را برگزینند... فقط مردمی که از روی "حرفه" انقلابی بودند و از این که روح بلعنده ی آشوب و عصیان را به زندگی فرابخوانند، هراس نداشتند." می توان آن چه را که در فوق پیرامون ژاکوبین ها گفته شد، با انصاف بیشتری در مورد بلشویک ها نیز بیان داشت. آنان هم سنگ دوران و وظایف دوران بودند؛ لعن و نفرین به وفور حواله ی ایشان می شد، اما هزل و طنز به آن ها نمی چسبید. چون دستاویزی برای درآویختن نداشت.

در مقدمه ی جلد اول توضیح دادیم که چرا نویسنده صلاح دیده است که از خود به عنوان شرکت کننده ای در حوادث و به صورت سوم شخص مفرد، و نه اول شخص مفرد، نام ببرد. این شکل ادبی، که در جلدهای دوم و سوم نیز حفظ شده است، فی نفسه ذهن گرانی را دور نگاه نمی دارد، اما دست کم

ذهن گرانی را ضرور نمی سازد. و به واقع، وظیفه ی احتراز از ذهن گرانی را دائماً به آدمی یادآور می شود.

در بسیاری از موارد مدت ها تردید داشتیم که آیا این یا آن اظهارنظر فلان معاصر را، در توصیف نقش نویسنده در جریان حوادث، نقل کنیم یا خیر. اگر به جز قواعد ادب در جامعه ی با فرهنگ، معیار دیگری در کار نبود، به آسانی امکان داشت که از چنین نقل قول هائی در بست چشم بپوشیم. پس از آن که بلشویک ها در شورای پتروگراد به اکثریت رسیدند، نویسنده ی کتاب حاضر رئیس شورای پتروگراد شد، و بعداً نیز ریاست کمیته ی نظامی انقلاب، که سازمان دهنده ی قیام اکتبر بود، برعهده ی او افتاد. او نه میل دارد و نه می تواند که این واقعیات را از چهره ی تاریخ بزداید. گروهی که اکنون در اتحاد جماهیر شوروی حکومت را در دست دارد، در سال های اخیر مقالات بسیار و کتب متعدد به مؤلف اثر حاضر اختصاص داده است، و از این راه کوشیده است تا ثابت کند که او، یعنی نویسنده ی کتاب حاضر، مداوماً بر علیه مصالح انقلاب فعالیت می کرد. اما این سؤال که چرا حزب بلشویک چنین "دشمن" سرسختی را در حساس ترین سال ها بر مشاغلی این چنین پُرمسئولیت گمارده بود، بی پاسخ مانده است. گذشتن از این مناقشات پیشین به سکوت، تا حدی به منزله ی چشم پوشی از وظیفه ی روشن ساختن جریان واقعی حوادث خواهد بود. آن هم آخر به چه منظور؟ تظاهر به بی اعتنائی فقط به درد کسی می خورد که می خواهد مکارانه نتیجه گیری هائی به خوانندگان خود تلقین کند که آن نتیجه گیری ها از واقعیات منتج نمی شوند. ما ترجیح می دهیم که هر چیز را بی کم و کاست به اسم درستش بخوانیم، همان طور که در فرهنگ لغات چنین است.

کتمان نمی کنیم که برای ما مسأله فقط بر سر گذشته ها نیست. همان طور که دشمن در حمله به حیثیت حریف به برنامه ی او می تازد، به همین نحو مبارزه ی حریف برای برنامه ای معین، او را به اعاده ی مقام واقعی اش در صحنه ی حوادث موظف می سازد. و اما درباره ی کسانی که در مبارزه ی انسان برای آرمان های متعالی و در موضع گیری او در زیر یک پرچم مشخص، چیزی جز اغراض شخصی نمی بینند، باید گفت که برای آن ها متاسفیم اما به ارشادشان نخواهیم کوشید. به هر تقدیر، احتیاط های خاصی به خرج داده ایم تا مبدا مسائل "شخصی" جانی بزرگ تر از آن چه استحقاقش را دارند در این کتاب اشغال کنند.

برخی از دوستان اتحاد جماهیر شوروی- عبارتی که اغلب به معنای دوستان قدرت های فعلی شوروی است، آن هم فقط مادام که بر سر قدرت باقی هستند- نویسنده ی کتاب حاضر را به جهت نگرش انتقادآمیز او به حزب بلشویک و یا پاره ای از رهبرانش، سرزنش کرده اند. با این حال، هیچ کس نکوشیده است تا تصویری را که نویسنده از شرایط حزب در خلال حوادث در این کتاب ارائه داده است، تصحیح یا نفی کند. برای مزید اطلاع این "دوستان" که خود را در برابر ما مکلف به دفاع از نقش بلشویک ها در انقلاب اکتبر می بینند، هشدار می دهیم که کتاب ما راه و رسم عشق ورزی به این انقلاب ظفرمند را، آن هم پس از احداث ظفر و در هینت بوروکراسی ای که پیش انداخته است، به خواننده نمی آموزد، بلکه این کتاب فقط تشریح می کند که چگونه انقلاب آماده می شود، گسترش می یابد، و فتح می کند. در نظر ما حزب ماشین نیست که معصومیتش از طریق تدابیر اختناق آمیز دولت مورد مدافعه قرار بگیرد، بلکه ارگانیزم پیچیده ای است که مانند همه ی موجودات زنده از راه تضادها

تکامل می یابد. پرده برداری از این تضادها- از جمله نوسانات و خطاهای اعضای ستاد فرمان دهی اش- به اعتقاد ما از اهمیت وظیفه ی تاریخی غول آسانی، که حزب بلشویک برای نخستین بار در تاریخ بر دوش گرفت، ذره ای نمی کاهد.

پرینکیپو

۱۳ مه ۱۹۳۲

ل. تروتسکی

ترجمه: سعید باستانی

منبع: انتشارات فانوس چاپ اول، تهران، آبان ماه ۱۳۶۰

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتاب خانه: <http://www.iwsn.org/nashr.htm>

آدرس پستی: BM IWSN, London WC1N ۳XX, UK

ایمیل: yashazarri@yahoo.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۶۱۳۸